

«قاعده‌ی لقمانی» بسان «تربیتی سلبی» با نگاهی به بنی اسرائیل در

قرآن کریم

چکیده

«روش تربیت سلبی» ناظر بر فرآیند استخراج و اکتشاف درون‌مایه‌های مخاطب از طریق پیرایش و زدایش موانع راه رشد، به قصد شکوفا شدن و آشکار کردن قابلیت‌های نهفته او است. در روش‌های تعلیم و تربیت امروز، وجه ایجابی بر وجه سلبی غلبه کرده است و به اصل آماده‌سازی و رغبت‌انگیزی، کمتر توجه می‌شود که موجب ناهمخوانی و بلکه تعارض میان نظام فکری و گرایش فرد و تجویزهای بیرونی است. قرآن کریم با شناخت دقیق از زوایای وجودی انسان، از روش‌های ایجابی و سلبی برای تربیت اخلاقی و اجتماعی مسلمانان، متناسب با موقعیت‌های گوناگون، به‌درستی استفاده کرده است. روش تربیت سلبی، به‌ویژه روش سلبی معطوف به فاعل از مهم‌ترین و مؤثرترین آنهاست که در مقاله‌ی حاضر با عنوان «قاعده‌ی لقمانی» وضع اصطلاح شده است. کاربرد این اصل را در داستان‌های قرآنی اقوام و تاریخ انبیا، به‌ویژه در ذکر احوال و سرنوشت قوم یهود می‌توان آشکارا دید. در واقع، قوم یهود به سبب شباهت‌های بسیار با امت اسلامی، بیش از سایر اقوام، مجرای قاعده‌ی لقمانی قرار گرفته است و خداوند از این راه خواسته است مسلمانان را به بهترین وجه، هدایت و تربیت کند و آنان را برای ایجاد جامعه آرمانی آماده نماید. هدف از پژوهش حاضر، تبیین روش ایجابی و سلبی با نگرشی نو در بستر تربیت اخلاقی و دینی و نیز تبیین «قاعده‌ی لقمانی» یا روش سلبی معطوف به فاعل، به‌عنوان تأثیرگذارترین روش در تربیت ایمانی و سیاسی جامعه، با رویکرد ذکر حداکثری از بنی اسرائیل در قرآن کریم است.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۲۹

از صفحه ۱۶۱ تا صفحه ۱۷۹

عباسعلی علی محمدی

(دانشجوی دکتری) گروه الهیات

و معارف اسلامی، واحد گرگان،

دانشگاه آزاد اسلامی

Alimohammadi1564@gmail.com

مهدی افچنگی

استادیار گروه الهیات و معارف

اسلامی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد

اسلامی، نویسنده مسئول

Mehdiafchengi5@yahoo.com

ارسطو میرانی

استادیار گروه الهیات و معارف

اسلامی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد

اسلامی

arastoomirani@gmail.com

سیدرضا موسوی

استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی،

واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی

R3131393@gmail.com

واژگان کلیدی:

تربیت سلبی و ایجابی، قاعده‌ی

لقمانی، بنی اسرائیل، یهود، انذار و

تبشیر، قصص قرآنی.

در «فرهنگ علوم رفتاری»، هدف‌سازی یا سرمشق‌سازی یکی از فنون رفتاردرمانی است که برای «تغییر و تعدیل رفتار در ضمن یادگیری» و با امکان دادن به فرد که از کسی «تقلید» کند، به کار می‌رود (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۵، ص ۲۵۹). «تقلید»، یکی از فرآیندهای روانی است که اساس بسیاری از یادگیری‌های انسان به شمار می‌رود. گرایش به «تقلید» به اندازه‌ای در انسان رایج است که برخی از روان‌شناسان آن را گزینه دانسته‌اند. در مقابل، برخی مانند «مک دوگال» و «آتو کلاین برگ» معتقدند که رفتارهای آدمی، تنها از راه تقلید، فهم‌پذیرند (اتو کلاین برگ، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۹۴). از سوی دیگر، برخی از روان‌شناسان بر این باورند که همانندسازی، نوعی یادگیری است (اتکینسون و همکاران، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۵۸)؛ بنابراین، روش الگویی یکی از روش‌های مؤثر در تعلیم و تربیت فراگیران است.

اگرچه الگو می‌تواند خوب و مطلوب و یا بد و نامطلوب باشد، روشن است که چون اساس بر دادن الگو برای تقلید و یادگیری است، همواره توجه دادن به الگوهای خوب و مثبت و مطلوب، بیشتر مورد تأکید بوده و هست. پس در این روش اگر اولی، ایجابی و دومی، سلبی تلقی گردد؛ همواره روش ایجابی، غالب و روش سلبی در مرتبه‌ی بعدی قرار دارد. این در حالی است که به نظر برخی از پژوهندگان حوزه‌ی تربیت، یکی از چالش‌های اصلی در تربیت اخلاقی، غلبه یافتن وجه ایجابی بر وجه سلبی است. در روش ایجابی، کمتر به اصل «آماده‌سازی و رغبت‌انگیزی» متربی توجه می‌شود. در مقابل، جهت‌گیری اصلی راهبرد سلبی، روش‌های «اکتشافی» به جای «اکتسابی» و یا «پرهیز» به جای «تجویز» است. به عبارت دیگر، در روش سلبی و راهبرد پرهیز، از هرگونه تحمیل و تجویز ارزش‌ها از بیرون بر فرد «خودداری» می‌شود. روش تربیت سلبی، ناظر بر فرآیند استخراج و اکتشاف درون‌مایه‌های مخاطب، از طریق پیرایش و زدایش موانع راه رشد، به قصد شکوفا شدن و آشکار کردن قابلیت‌های نهفته او است؛ اما روش ایجابی و دینی کردن افراد از بیرون، بدون اتکا به فطرت، مانع بزرگی برای دینی شدن افراد به‌صورت طبیعی و خودانگیخته است (کریمی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۹؛ تانه‌گی دوک‌نه‌تن، ۱۳۵۷، ص ۳۸۳-۴۰۲).

توجه قرآن و متون دینی و بازشناسی روش‌های تربیت اخلاقی بر اساس اصل فضائل و ردایلی که ماهیت آنها برای نفس شناسانیده شده است، رویکرد متفاوت‌تری از روش‌های سلبی و ایجابی را به دست می‌دهد و تأثیر و نفوذ روش سلبی در عموم انسان‌ها را بیش از روش ایجابی آشکار می‌سازد. امیرالمؤمنین علی^(ع) فرمود: «كفأك مؤدباً لنفسك تجنب ما كرهته من غيرك» (اللیثی، ۱۳۷۶، ص ۳۸۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۹، ص ۴۰۷؛ نک: شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۳۶؛ الشیخ الطوسی، ۱۴۱۱، ص ۱۱۵؛ دشتی، ۱۳۸۷، ص ۵۲۰). در برخی روایات آمده است که: «حضرت عیسی^(ع) را گفتند: چه کسی تو را ادب کرد؟ حضرت فرمود: کسی مرا ادب نکرد، بلکه زشتی جهل را دیدم و از آن پرهیز کردم» (حلی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۹۶).

سطور آتی تبیین یکی از اقسام روش‌های تربیتی- سلبی معطوف به فاعل- به‌عنوان مؤثرترین روش تربیتی و استفاده‌ی بی‌نظیر قرآن از این روش، در خلال بیان سرگذشت اقوام به‌ویژه بنی‌اسرائیل است.

پیشینه‌ی پژوهش

خادمی و مهرولی (۱۳۹۴) در پژوهش خویش آورده‌اند: خداوند با اشراف و آگاهی بر استعدادها، ظرفیت‌ها و تمایلات انسانی، جامع‌ترین روش‌های تربیتی را به انسان شناسانده است؛ از این رو، قصه‌پردازی یا قصه‌گویی را یکی از این روش‌های فعال نامیده‌اند و از آن، به بهترین شیوه برای تشویق به تفکر و استدلال با محوریت تربیت درونی، تعامل دوسویه‌ی یادگیری بر پایه‌ی فعالیت مخاطب و تسهیل‌کننده‌ی مربی یاد می‌کند و هدف از قصه‌های قرآنی را اسطوره‌زدائی می‌داند؛ اما به کیفیت اثرگذاری معکوس این اسطوره‌ها اشاره نکرده است که هدف مقاله حاضر است. عبدالعظیم کریمی (۱۳۹۴)، با انتقاد از غلبه‌ی روش ایجابی بر روش سلبی در مراکز آموزشی و فرهنگی، با مقایسه‌ی این دو و به استناد آیات و روایات قرآن، روش تزکیه و سلب را به علت آنکه از درون‌مایه‌های فطری و ذاتی انسان نشأت گرفته است، بر روش ایجابی ترجیح می‌دهد و معتقد است توجه به درون‌مایه‌های وجودی و تلاش برای به فعلیت رساندن آنها، در شکوفایی استعدادهای انسان مؤثرتر از تربیت به روش ایجابی است. وی معتقد است تزکیه (سلب) برخلاف تدریس، موافق با فطرت انسانی و زمینه‌ساز فلاح و رستگاری انسان است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس: ۹)، درحالی‌که تدریس منجر به غفلت و خسارت می‌شود: «وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (همان: ۱۰)؛ زیرا مغایر با سرشت اصیل انسانی است.

کریمی (۱۳۹۳)، ضمن تحمیلی خواندن روش تجویزی در تبلیغ، با تأکید بر رسالت خطیر مبلغین دینی کوشیده است نشان دهد که راهبرد «دین‌یابی» از درون، باید جایگزین راهبرد «دین‌دهی» از بیرون شود؛ از این رو، معتقد است مبلغان باید زمینه‌ای فراهم سازند تا درون‌مایه‌های فطری به فعلیت برسد. به عقیده‌ی وی، آموزش و تبلیغ به‌منظور تغییر رفتار و نگرش، بدون پیوند با خاستگاه فطری ریشه‌دار نخواهد بود.

قائم‌مقدم (۱۳۸۹)، مهم‌ترین نوع یادگیری را از طریق مشاهده می‌داند و تربیت الگویی را با توجه به محتوای عینی آن، از طریق ارائه‌ی مصادیق و اسوه‌های حسنه، در انتقال مفاهیم و آموزش برنامه‌های تربیتی بسیار مؤثر می‌شمارد که منابع اسلامی بر بهره‌گیری از آنها تأکید دارد. اگرچه مقاله‌ی حاضر در تأثیرگذارتر بودن روش سلبی، نسبت به روش ایجابی در تربیت اخلاقی، با برخی از پژوهش‌های پیشین مشترک است؛ اما تمایز آن، علاوه بر تبیین معنا و تقسیم‌بندی روشن‌تر از روش ایجابی و سلبی نسبت به آنها، تبیین روش سلبی معطوف به فاعل، به‌عنوان تأثیرگذارترین روش و نیز جعل اصطلاح قاعده‌ی لقمانی برای این روش است که امری بدیع و نو به‌شمار می‌رود. در ضمن، از راه این قاعده، یکی از وجوه ذکر حداکثری بنی‌اسرائیل در قرآن نیز تبیین شده است که مسبوق به سابقه نیست.

قاعده‌ی لقمانی

رویکرد اصلی تربیت اخلاقی انسان، بر فضایل و رذایل مبتنی است و خداوند با توجه به فطرت انسان، او را از ماهیت هر یک از آن دو آگاه می‌سازد و می‌فرماید: «فَأَلَّهَمَّهَا فَجُورَهَا وَ

تَقْوَاهَا» (شمس: ۸) و او را در انتخاب آنها مخیر می‌کند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (همان: ۹ و ۱۰)؛ و این روش، دو راه بیشتر ندارد؛ یکی، نشان دادن خوبی‌ها و تشویق فرد برای رسیدن به آن؛ و دیگری، نشان دادن بدی‌ها و ترسانیدن از رسیدن به آن است. این همان ماهیت حقیقی تبشیر و انذار است که در حوزه‌ی تربیتی و اخلاقی، از آن به روش ایجابی و سلبی تعبیر می‌کنیم. جنبه‌ی ایجابی به آموزش فضایل اخلاقی و آثار و نتایج مثبت آن اشاره دارد و جنبه‌ی سلبی بر تذکر به نتایج رذایل اخلاقی و عبرت‌گیری از آن تأکید می‌کند. در هر دو روش، گاهی توجه و تمرکز بر فعل است و گاهی بر فاعل. چنان‌که گاهی در جهت ایجابی، فرد به فعل حسن و نیکو توجه داده می‌شود تا از این طریق، به سوی انجام آن سوق داده شود. گاه کانون توجه، فاعل فعل نیک و حسن است. قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...» (اعراف: ۹۶) و می‌گوید: «فَوَقَّاهُم اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَصْرَةً وَ سُورًا» (انسان: ۱۱). اولی، تبشیر معطوف به فعل است و دومی تبشیر معطوف به فاعل؛ همچنین می‌فرماید: «وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (مؤمنون: ۱۰۳) و «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» (فیل: ۱)؛ که آیه‌ی اول، انذار معطوف به فعل و دومی معطوف به فاعل است. گاهی می‌فرماید: «إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَتَّبِعْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد: ۷) و گاه می‌گوید: «وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا، وَ كَانَ يُأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (مریم: ۵۵ و ۵۶). گاه می‌فرماید: «کسی که مال یتیم را بخورد، آتش می‌خورد» و گاه می‌گوید: «صبحگاهان چون به باغ خود رفتند، دیدند سوخته و خاکستر شده است». در ادامه، تبیین می‌شود که از میان چهار روش یادشده، روش سلبی برای عموم مردم، از روش ایجابی تأثیرگذارتر است و نیز از جهت توجه دادن مخاطب به فعل و یا فاعل، توجه دادن به فاعل به مراتب نفوذ و تأثیرگذاری بیشتری دارد. قرآن کریم ضمن بهره‌برداری از هر چهار روش بالا، در موقعیت‌های مناسب، به این مسئله توجه دارد و بر روش سلبی به‌ویژه از طریق توجه دادن به سرنوشت افراد و اقوام بزه‌کار و متمرد و نهی از شبیه آنان شدن، بیشترین تأثیر را بر مخاطب خویش، به‌ویژه در حوزه‌ی اخلاق و تربیت اجتماعی می‌گذارد.

سرتاسر قرآن، نه‌تنها مشحون از مصادیق این چهار روش در انتقال مقاصد تربیتی خود به مخاطب است که در زندگی فردی و اجتماعی انسان هم روش‌های تربیتی، در همین چهار روش محصور است. بلکه فارغ از تحلیل‌های علمی می‌توان گفت رفتار تربیتی همه‌ی انسان‌ها با مخاطبان‌شان، بر این چهار روش استوار است و از آنها بهره می‌برند. یک پدر برای تربیت فرزند خود، گاه رفتارهای خوب و نتایج مطلوب آنها را متذکر می‌شود و می‌خواهد از این راه، فرزندش را به سوی این نوع افعال سوق دهد و گاه انسان‌ها و الگوهای موفق را به او نشان می‌دهد تا فرزند با ترسیم موفقیت آنان، برای خود انگیزه‌ی شبیه آنان شدن را پیدا کند. از یک‌سو او را از سوءنتیجه‌ی خلاف‌کاری و قانون‌شکنی می‌ترساند و از سوی دیگر، پا را فراتر می‌گذارد و مصادیق انسان‌های خلاف‌کار و قانون‌شکن را به او می‌نماید تا فرزند از ترس اینکه مبادا مانند آنان شود، به سوی این افعال نرود.

میزان تأثیرگذاری در این چهار روش متفاوت است. از میان تبشیر و انذار، در عموم انسان‌ها، انذار مؤثرتر از تبشیر است. بسیار اتفاق می‌افتد که انسان به عللی - مانند تنبلی، لزوم صرف زمان و هزینه و کار - علاقه‌ای به حرکت و تغییر وضع موجود ندارد؛ اما اگر تهدیدی را در آینده احساس کند، به سرعت آماده‌ی حرکت می‌شود؛ مثلاً یک کارمند اگر با تهدیدی مانند تورم و بی‌ارزش شدن حقوق و سرمایه‌اش مواجه نباشد، چه بسا اصلاً به فکر تلاش برای ارتقای وضعیت خود نیفتد؛ اما به محض اینکه با چنین تهدیدی روبرو شود، تلاش خود را برای بهبود وضعیتش دوبرابر می‌کند. انسان‌ها در مواجهه با وعده‌های بهشت و عذاب‌های جهنم همین‌گونه عمل می‌کنند. بسیاری از آنان نقد دنیا را به وعده‌ی بهشت و نعمات آن ترجیح داده و رغبتی به آنها نشان نمی‌دهند: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أَمَامَهُ» (القیامه: ۵)؛ اما طیف قابل توجهی از همان افراد، در اثر انذار از جهنم و عذاب‌های آن، محتاطانه‌تر عمل می‌کنند و خداوند هم با شناخت و آگاهی از زوایای وجودی انسان، بخش فراوانی از آیات خویش را با تأکید بر این روش استوار کرده است؛ از این‌رو، انذار بر عموم انسان‌ها از تبشیر مؤثرتر است. در بسیاری از آیات قرآن کریم، هر دو صفت تبشیر و انذار در کنار یکدیگر و به‌عنوان دو ویژگی پیامبر اعظم^(ص) آمده است؛ اما در برخی آیات، صفت انذار از تبشیر جدا و به‌صورت مجزا مورد تأکید و گاهی مورد حصر قرار گرفته است: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد: ۷). درحالی‌که درباره‌ی صفت بشارت چنین تأکید و حصری مشاهده نمی‌شود. به لحاظ آماری نیز با بررسی‌های به‌عمل آمده در قرآن کریم، ۶۶ آیه در باب بشارت و ۹۷ آیه در باب انذار به‌کار رفته است و این نشان می‌دهد که درجه و اهمیت انذار برای ساختن فرد و جامعه بیشتر است (نک: کیهان، بی‌نام، ۱۳۸۷، شماره ۱۹۱۴۱).

راز توجه بیشتر مریبانی مانند والدین، معلمان، خطبا و ... به نهی و انذار، مؤید همین امر است؛ اما تأثیر تبشیر و انذار در موارد معطوف به فاعل، از موارد معطوف به فعل بیشتر است. یکی از علل آن، همذات‌پنداری و خود موقعیت‌بینی است که در تبشیر و انذار معطوف به فاعل، مخاطب با آن درگیر می‌شود. قطعاً دیدن اوضاع اسف‌بار معتادان به مواد مخدر و فرجام فلاکت‌بار آن برای متری، اثرگذارتر از تشریح بدی اعتیاد و عواقب سوء آن است. این‌گونه است که همان کسانی که امروز می‌گفتند: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ» (قصص: ۷۹). فردا گفتند: «وَلَا أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا وَيُكَانَهُ لَا يَفْلِحُ الْكَافِرُونَ» (همان: ۸۲). در نتیجه، اگرچه هر چهار روش لازم و در موقعیت‌های مناسب اثرگذار هستند؛ اما روش چهارم (انذار معطوف به فاعل) از بقیه تأثیرگذارتر است و بیشتر استفاده می‌شود.

نگارندگان مقاله‌ی حاضر بر آنند که رویکرد و روش تأکیدی قرآن کریم در تربیت اخلاقی، به‌ویژه اخلاق اجتماعی، بیشتر بر روش چهارم، یعنی روش سلبی معطوف به فاعل فعل و نهی از ماندن او بودن، مبتنی است و چون این روش در سخن لقمان، به‌خوبی متجلی و قابل‌فهم است - همان‌که لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان؛ هر آنچه آنان می‌کردند،

من پرهیز می نمودم.^۱ آن را «قاعده‌ی لقمانی» می‌نامند. در قاعده‌ی لقمانی، همواره مرجوع به - فاعلی- هست که مخاطب به او و فعل او و درنهایت، سرانجام و سرنوشت او توجه داده می‌شود و از این راه، بر پرهیز از مانند او بودن و به عبارتی، چون او نبودن و نشدن، کار صحیح و سرانجام مطلوب به مخاطب نشان داده می‌شود. تبیین قاعده‌ی لقمانی، مؤلفه‌های تأثیرگذاری آن، استفاده‌ی بسیار عالی قرآن از این قاعده و معین کردن مرجوع به‌ها در قرآن که به عللی در حوزه‌ی اخلاق و مسائل اجتماعی، بیشتر قوم یهود و بنی‌اسرائیل هستند، رسالت مقاله حاضر است.

پاسخ به یک پرسش

روش انذار و سلبی معطوف به فاعل را از آن رو «قاعده‌ی لقمانی» نامیدیم که در سخن لقمان، تجلی روشن و واضحی دارد. لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان. هر آنچه آنان می‌کردند من پرهیز می‌نمودم؛ اما اگر لقمان در جواب سؤال می‌گفت: از بادبان. هر آنچه آنان می‌کردند من هم یاد می‌گرفتم و انجام می‌دادم؛ آیا سخن اشتباهی گفته بود و یا تأثیرگذار نبود؟ جواب منفی است. پس تفاوت این دو در چیست؟

اختلاف این دو در این است که یکی ایجابی و دیگری سلبی است؛ اما هر دو در اینکه معطوف به فاعل هستند نه معطوف به فعل، مشترکند؛ بنابراین، اگر قاعده‌ی لقمانی را صرفاً از جهت معطوف به فاعل بودن، قاعده‌ی لقمانی بدانیم، روش ایجابی هم شامل قاعده‌ی لقمانی می‌شود؛ اما صرف معطوف به فاعل بودن در قوام قاعده‌ی لقمانی کفایت نمی‌کند، بلکه علاوه بر آن، باید سلبی هم باشد و به جهت هردوی این‌ها است که ضریب نفوذ و تأثیرگذاری در قاعده‌ی لقمانی، به مراتب بیشتر است. این تفاوت تأثیر در جواب ایجابی و سلبی لقمان به سؤال ادب از که آموختی؟ نزد هر عقل سلیمی پذیرفته و روشن است. اگرچه قرآن کریم در موقعیت‌های مناسب، از هردو جنبه‌ی سلبی و ایجابی استفاده کرده است؛ اما به علل پیش‌گفته و تأثیر آن، خداوند برای هدایت و تربیت اخلاقی انسان‌ها، از روش سلبی بیش از روش ایجابی استفاده کرده است؛ به‌عنوان نمونه، برای اثبات معاد در مقابل منکران (نساء: ۴۰-۳۸)، برای بازداری انسان از غرور و تکبر (انفطار: ۱۹-۱)، برای مقابله با رذیله‌ی تطفیف (مطففین: ۶-۱)، برای توجه دادن مخاطبان بر لزوم جدی گرفتن ملاقات با پروردگار در قیامت (انشقاق: ۱۵-۶) و برای مقابله‌ی شدید با فتنه‌گران کافر (بروج: ۱۰) و مانند آن، از نوع رفتاری که آن گروه‌ها در پیش گرفته‌اند، به مخاطبان خویش هشدار داده و آنان را به سوی پروردگار و اجابت دعوت فرستادگان خویش فراخوانده است.^۲

۱- گفتنی است چنان که در متن سببش بیان شد، این تعبیر و نام‌گذاری به معنای این نیست که لقمان مُبدع این روش در اخلاق عملی است.

۲- برای مطالعه بیشتر نک: اصالت انذار در قرآن و سیره نبوی و ائمه اثنی عشری، مرکز آموزش تخصصی تفسیر و علوم قرآن، پرمسان قرآنی، ۹، ۱۲، ۱۳۹۳.

مؤلفه‌های تأثیرگذاری در قاعده‌ی لقمانی

این که در تربیت، روش سلبی به ویژه قاعده لقمانی نسبت به روش ایجابی تأثیر و نفوذ بیشتری روی مخاطب دارد، و متربیان عموماً سریع‌تر نسبت با آن واکنش نشان می‌دهند به جهت اسباب و عوامل متعددی است. برخی از آن اسباب، مؤلفه‌ها عبارت‌اند از:

۱. تربیت تعارضی یا الگو زدایی منفی)

انسان ذاتاً خواهان جذب ملامت و دفع مضرات است؛ یعنی به‌سوی سودمندی می‌شتابد و از هر چه مضر است، می‌گریزد: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (شمس: ۸). یکی از ویژگی‌های قاعده‌ی لقمانی و روش سلبی و اندازی، این است که عاقبت کار نادرست و سرانجام بدکاران را به‌وضوح به مخاطب نشان می‌دهد تا برخلاف آن عمل کند و به سوی کار نیک و سرنوشت خوب برود. امام علی^(ع)، شناخت ضلالت‌ها و گمراهی‌ها را شرط هدایت انسان می‌داند و می‌فرماید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا تَرْكُهُ وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَصَهُ...» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۷، ص ۳۶۷؛ نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۷)؛ بنابراین، شناخت حق از راه ضد آن ممکن است: «تُعْرِفُوا الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا». هنگامی‌که انسان سرنوشت شوم گروهی را می‌بیند و یا می‌شنود که چگونه در میان انواع اشتباهات و خطاها و بدبختی‌های خود غوطه‌ور شده‌اند، ناخودآگاه درمی‌یابد که راه صحیح از راه آنان جداست و باید اصولی را که آنان بر آن تکیه کرده‌اند رها سازد و ادب را از بی‌ادبان و عدالت را از ظالمان و پاکی را از ناپاکان بیاموزد.

۲. همذات‌پنداری و خودموقعیت‌بینی

وجود «الگو زدایی» در قاعده‌ی لقمانی، اصلی‌ترین ویژگی تأثیرگذاری این روش نسبت به سایر روش‌ها است؛ زیرا متربی خود را در موقعیت الگوی نامطلوب قرار می‌دهد و او را خود می‌پندارد؛ از این‌رو، فلاکت و بدبختی او را برای خود می‌بیند و همین امر سبب می‌شود که با عزمی جزم، از آن رفتارها پرهیز کند و خلاف آن عمل نماید. برخی از روان‌شناسان تربیتی بر این باورند که درگیری‌های هیجانی و اخلاقی که از طریق خواندن قصه و داستان در ذهن ایجاد می‌شود، مخاطب را به‌سوی شبیه‌سازی ذهنی می‌کشاند، به حدی که خود را در جایگاه شخصیت‌های حقیقی قصه قرار می‌دهد و بر اساس فرآیند شبیه‌سازی «همذات‌پنداری» با شخصیت‌های واقعی قصه، به‌روشنی قادر است رفتار دیگران را در زندگی روزمره‌ی خویش پیش‌بینی کند و در موقعیت‌های خاص، رفتارهای متفاوتی را از خود بروز دهد (نک: نوئل کرول، ۲۰۰۱ م، ص ۲۸-۳۸).

قرآن کریم، در آیه‌ی «ما آنان را (اهل مکه را) آزمودیم، همان‌گونه که صاحبان آن باغ را آزمودیم» (قلم: ۱۷)، سرنوشت بخل‌ورزی و حرص را بیان می‌کند. هدف آن است که مخاطبان، با آگاهی از سرنوشت آنان، از انفاق نعمت‌هایی که به آنان داده‌شده، پرهیز نکنند تا گرفتار سرنوشت آنان نشوند.

۳. قضاوت و انتخاب

قضاوت و انتخاب از وجوه دیگر تأثیرگذاری در قاعده‌ی لقمانی است. در انذار و تبشیر معطوف به فعل، مری، خوب و بد فعل یا صفتی را معین می‌کند و به متری امرونهی می‌نماید؛ اما در روش سلبی و انذار و تبشیر معطوف به فاعل، متری فعالانه سرنوشت الگو را می‌بندد و قضاوت می‌کند و آزادانه تصمیم می‌گیرد که مانند او نباشد و هر آنچه را که بی‌ادبان کردند، پرهیز کند (قصص: ۷۹ و ۸۲).

۴. آموزش غیرمستقیم

در تربیت فردی و اجتماعی، روش غیرمستقیم به مراتب مؤثرتر از روش مستقیم است. حضرت صادق^(ع) فرمود: «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۷۸). این قاعده در گفتار و کلام هم جاری است: «الْكِنَايَةُ اِبْلَغُ مِنَ التَّصْرِيحِ». (سکاکی، بی تا، ص ۳۹۷) قاعده‌ی لقمانی و روش تربیتی سلبی، یکی از مصادیق آموزش غیرمستقیم است. در روش مستقیم، تکیه بر امرونهی است، درحالی‌که در روش غیرمستقیم، مخاطب خود آزادانه تصمیم می‌گیرد که از انسان تراز قرآنی پیروی کند و همانند الگوی نامطلوب و بزه‌کار نباشد. اهمیت این نکته زمانی روشن می‌شود که بدانیم سخت‌ترین مرحله در تربیت و یا حتی روان‌درمانی، پذیرش تربیت و درمان توسط متری است و این غالباً زمانی اتفاق می‌افتد که فرد آگاه است که می‌خواهند او را تربیت یا درمان کنند.

کاربرد قاعده‌ی لقمانی در قرآن

بخش فراوانی از آیات قرآن کریم، از راه بیان قصص و داستان زندگی افراد و عاقبت سوء آنان است. بیشترین اندازهای قرآن، معطوف به فاعل و در قالب قاعده‌ی لقمانی است. بیشتر آیاتی که در آنها سرگذشت قوم نوح، صالح، عاد، ثمود و لوط... بیان شده، مصادیقی برای انذار مخاطبان قرآن و مصداق بارز این قاعده است. مقصود آن است که امت اسلامی مانند این اقوام عمل نکنند تا به سرنوشت مشابه دچار نشوند. چنان‌که این هدف را از زبان شعیب^(ع)، در مقام انذار به قوم خویش که در برابر فرمان‌های الهی مقاومت می‌کردند، چنین بیان می‌کند: «ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، شما را به جایی نرساند که [عذایی] مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما هم برسد» (هود: ۸۹). طراحی داستان آدم و حوا در قرآن و وسوسه‌ی شیطان با تظاهر به خیرخواهی و فریفتن آن دو، همه بر اساس این قاعده‌ی تربیتی صورت گرفته است (اعراف: ۲۰-۲۵؛ طه: ۱۲۳).

قرآن کریم، از طریق کاربرد قاعده‌ی لقمانی، با هدف فردسازی و جامعه‌سازی، به ذکر زندگانی مجرمان و فاسقان و کافران... می‌پردازد تا با فهم درست و انتخاب آزاد، از همانندی با آنان اجتناب ورزند. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر: ۱۹). دربارهی منافقان می‌خوانیم: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (توبه: ۶۷). فرمود: گروهی از مردم، به سبب غفلت از خدا، از چهارپایان بدترند (اعراف: ۱۷۹).

گاه داستان قومی را بیان می‌کند که به علت سرپیچی از دستورات الهی، خداوند طبیعت را بر آنان حرام کرد: «به سزای (این‌همه) ظلمی که از یهودان سر زد، چیزهای پاکیزه‌ای را که برای آنان حلال شده بود، بر آنان حرام کردیم (نساء: ۱۶۰)؛ یا هنگامی که می‌خواهد مخاطبان را به حقوق محرومان و مستضعفان توجه دهد تا نسبت به آن اهتمام بورزند، با ارجاع به گروهی که در اثر بی‌اعتنایی به هم‌نوعان خویش، گرفتار عذاب و کیفر الهی شدند، تصویر روشنی از عملکرد آنان به نمایش می‌گذارد. چنان‌که در سوره‌ی قلم، داستان عبرت‌انگیزی از «صاحبان باغ» را بیان می‌کند: «آنان هم‌قسم شدند که صبحگاه، میوه را بچینند؛ یعنی همه را خود بردارند و فقیران را محروم سازند ... نتیجه‌ی این تصمیم غلط، این شد که شبانگاه بلایی بر سر این باغ فرود آمد که از باغ، جز مشتی خاکستر سیاه باقی نماند» (قلم: ۱۷ - ۲۴) (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۶۲۳؛ مکارم شیرازی، بی‌تا، ج ۲۴، ص ۳۹۴؛ طبرسی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۹۲).

خداوند، با بیان این داستان، آدمی را به رعایت حقوق محرومان و مستضعفان فراخوانده و آنان را از عذاب الهی بیم داده است. داستان شیطان نیز مصداقی از این روش است که خداوند برای تربیت مخاطبان خویش از آن استفاده کرده و به آنان هشدار داده است که مانند او عمل نکنند. اینکه امام صادق^(ع) خطاب به ابوحنیفه فرمود: «إِنَّ أَوْلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۱، ص ۱۰۲)، همان قاعده‌ی لقمانی است؛ یعنی تو مانند ابلیس نباش. او چنین کرد و از درگاه خداوند رانده شد. تو به راه شیطان نرو تا رانده شوی! (نک: مدثر: ۴۲-۴۵). گاه قرآن از مخاطبانش می‌پرسد: «آیا خبر کسانی که پیش از آنان بودند، به آنان نرسیده است؟ "قوم نوح" و "عاد" و "ثمود" و "قوم ابراهیم" و "اصحاب مدین" [= قوم شعیب] و "شهرهای زیرورو شده" [قوم لوط]، پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند [ولی نپذیرفتند] (توبه: ۷۰). آیات بالا، همه با رویکرد قاعده‌ی لقمانی بیان شده‌اند تا انسان‌ها متنبه شوند و تجربه‌ی تلخ اقوام گذشته را تکرار نکنند.

قوم یهود مهم‌ترین الگو در تربیت لقمانی قرآن

منافقان، مؤمنان، نمازگزاران، بهشتیان، جهنمیان، اصحاب اخدود، اصحاب رس، اصحاب کهف و در رأس همه‌ی آنان، قوم بنی‌اسرائیل، الگوها و نمونه‌های متعددی هستند که قرآن خواسته است تا با بیان سرنوشت آنان، مسیر ساختن امتی پیراسته از آن کژی‌ها و ناهنجاری‌ها را هموار سازد؛ بنابراین، پرسش اصلی این است که چرا قرآن کریم مسلمانان را بیش از همه، به بنی‌اسرائیل و سرنوشت آنان ارجاع می‌دهد؟ چرا در سوره‌ها و آیاتی که درصدد تبیین مسائل اجتماعی است، از بنی‌اسرائیل بسیار یاد می‌شود؟

پاسخ همه‌ی این پرسش‌ها را باید در شباهت بسیار قوم یهود به امت اسلامی یافت. از تأمل در قرآن و بررسی روایات معصومین^(ع) می‌توان دریافت که در میان فرزندان آدم^(ع) در طول تاریخ، قوم بنی‌اسرائیل، شبیه‌ترین قوم به مسلمانان بوده‌اند. سخن رسول خدا^(ص) درباره‌ی شباهت بنی‌اسرائیل و بنی‌اسماعیل بیش از همه جلب توجه می‌نماید. حضرت^(ص) فرمود: «امت من، سنت بنی‌اسرائیل را مرتکب خواهند شد، به طوری که قدم جای قدم آنان می‌گذارد و تیر به همان جا

می‌زنند که آنان زدند. و جب‌به‌وجب و ذراع به ذراع، کارهای آنان را انجام خواهند داد تا آنجا که اگر آنان داخل سوراخ حیوانی شده باشند، اینان نیز همراه آنان داخل می‌شوند و فعل‌ها و سنت‌ها (در آنان و اینان) به یک صورت جاری شده است (سلیم بن قیس الهلالی، ۱۳۸۱، ص ۵۵۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۱، ص ۲۵۲). وجود این شباهت‌ها و ذکر نمونه‌هایی مانند آن، در میان این دو امت، علل فراوانی ذکر قوم یهود، از طریق انذار به روش لقمانی آشکار است.

کتاب و شریعت آسمانی

دو امت بنی‌اسرائیل و مسلمانان، صاحب کتاب و شریعت آسمانی هستند. وجود این شباهت و نحوه‌ی عملکرد مثبت و منفی قوم یهود در برابر این ودیعه الهی و نتایج حاصل از آن، برای امت اسلامی پندآموز است و آثار ارزنده‌ای را در تربیت اخلاقی و اجتماعی آنان به همراه دارد. به روایت قرآن کریم، رفتار یهود نسبت به تعالیم الهی به‌ویژه کتاب آسمانی، بسیار خصمانه و به دور از انتظار بوده است. «بنی‌اسرائیل، سخنان (خدا) را از مواضع خود تحریف و جابه‌جا کردند و سهمی به‌سزا از آنچه را که بدان گوشزد شده بودند، فراموش کردند» (مائده: ۱۳؛ بقره: ۷۹).

انذار به این عوامل و عواقب سوء آنها، مسلمانان را از اینکه مانند بنی‌اسرائیل باشند، برحذر می‌دارد تا برخی نیز با نیات شوم، به قرآن دست‌اندازی نکنند و تجربه‌ی ضددینی یهود را در مقابل کتاب تورات تکرار نمایند و چنین نباشد که مطالبی را از پیش خود بنویسند و به خدا نسبت دهند (بقره: ۷۹). قوم یهود، بخش گسترده‌ای از حقایق آسمانی تورات را مخفی کردند که با منافع مادی آنان در تضاد بود تا بدین وسیله، افکار خویش را بر کتاب خدا تحمیل کنند (انعام، ۹۱)، درحالی‌که هدف از اعطای کتاب به موسی^(ع) هدایت بنی‌اسرائیل بوده است: «وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» (سجده: ۲۳).

خداوند با بیان داستان موسی و بنی‌اسرائیل، مؤمنان را دل‌داری می‌دهد و آنان را به صبر و پایداری دعوت می‌کند و بشارت می‌دهد که درنهایت، بر کافران لجوج پیروز خواهند شد (نک: مکارم شیرازی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۱۶۳). به سبب آنکه خداوند امور را از طریق مجاری و اسباب آنها انجام می‌دهد (کلینی، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۲۵۹)، بعید نیست یکی از اسباب مؤثر مصون ماندن قرآن کریم از تحریف نسبت به تورات، انذار بر مبنای قاعده‌ی لقمانی بوده باشد تا مسلمانان از دست‌اندازی به کتاب خدا بر حذر داشته شوند. آن‌گونه که هنگامی‌که معاویه خواست برای مقاصد شوم خود، آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی توبه را تحریف و حرف «واو» را حذف کند؛ مسلمانان شمشیر برداشتند و گفتند: آن را بر زمین نمی‌گذاریم تا اینکه «واو» به مکان خود برگردد (ابن عربی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۹۲۹؛ واحدی، ۱۴۱۱، ص ۲۴۹؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۳۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۳۳).

نژادپرستی

یهود، به تصور قوم برگزیده‌ی خدا بودن، خود را یکی از سه ضلع مثلث آفرینش یعنی خدا، زمین و قوم یهود، با نام‌های «قوم ازلی» و «قوم ابدی» می‌شمارد (خزایی، ۱۳۸۸، ص ۹۶). برگزیدگی قوم یهود به‌عنوان یک تکلیف الهی تلقی می‌شود و آن را سبب افزایش مسئولیت این قوم می‌دانند: «از میان همه‌ی اقوام روی زمین، من تنها شما را انتخاب کردم؛ به همین علت، زمانی که گناه می‌کنید، من شما را تنبیه می‌کنم» (المسیری، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۷۰). بنی‌اسرائیل بر نیاکان و افتخارات آنان و عظمتی که در پیشگاه خداوند داشتند، بسیار تکیه می‌کردند و می‌پنداشتند علیرغم نافرمانی، در پرتو چنین نیاکانی، اهل نجات خواهند بود. اندیشه‌ی نژادپرستانه یهود سبب شد تا برای خویش، موقعیتی خاص و ممتاز در آفرینش قائل شوند تا حدی که خود را فرزند و محبوب خدا تصور کنند و بگویند: «نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ» (مائده: ۱۸)؛ ما فرزندان خداوند و دوستان خاص او هستیم و عذاب کردن ما، با آن محبوبیت و کرامتی که نزد خدا داریم، منافات دارد (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۷۶ و ۷۷).

«برنارد لازار»، پژوهشگر یهودی، تعصبات دینی و نژادپرستی هم‌کیشان خود را اساس نفرت مردم از آنان برشمرده و اذعان داشته که «یهود» با نفرت و انزجار همه‌ی ملت‌هایی روبرو بوده که در میان آنان سکونت داشته است (تقی‌پور، ۱۳۸۵، ص ۲۰). برخی نیز گفته‌اند: دلیل و انگیزه‌ی انزجار و نفرت نسبت به یهود را باید در درون خود بنی‌اسرائیل جستجو کرد؛ نه دیگران (روبرفورسیون، ۱۳۸۱، ص ۲۱).

اعراب پیش از اسلام، درگیر تعصبات قومی و قبیله‌ای بودند. حتی پس از فتح ایران نیز، رفتار اعراب مسلمان با ایرانیان، از برتری‌جویی عرب بر عجم حکایت دارد تا حدی که با انتقاد به امام علی^(ع) گفتند: چرا به این سرخ‌رویان (ایرانیان) که اطرافت را گرفته‌اند، توجه کرده و به آنان اجازه‌ی جولان داده‌ای؟! آن حضرت نیز با دفاع بی‌نظیر از ایرانیان، خط بطلان بر تفکر نژادپرستی کشید و فرمود: «آیا می‌خواهی من آنان را برانم؟ اگر چنین کنم، قطعاً نادان خواهم بود. قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، ایرانیان، شما را برای بازگشت به دین خواهند کوبید، چنان‌که شما آنان را برای پذیرش دین کوبیدید (قمی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۹۳؛ ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۲۸۴؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۱، ص ۱۱۸ و ج ۳۴، ص ۳۱۹).

وجود تشابه میان بنی‌اسرائیل و جامعه‌ی جاهلی عهد رسول‌الله^(ص) سبب شد تا قرآن کریم، با بیان قصه‌ی قوم یهود، امت اسلامی را به عبرت‌آموزی از سرنوشت این قوم معطوف بدارد و با بیان ملاک‌های برتری انسان‌ها نزد پروردگار، خط بطلان بر اندیشه نژادپرستی و تعصبات قبیله‌ای بکشد و تنها معیار برتری نزد خداوند را تقوای الهی اعلام نماید (حجرات، ۱۳)، چنان‌که برقراری عقد اخوت میان مهاجر و انصار از سوی رسول اکرم^(ص) را می‌توان تابعی از تربیت قرآنی در عرصه‌ی عمل دانست که در آیه‌ی یادشده ریشه دارد و نقطه‌ی مقابل نژادپرستی است. در بعد نظری نیز قرآن کریم با بیان زیبای «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات: ۱۰)، مرزهای عاریه‌ای و غیرانسانی تفکر نژادپرستی و تفاخر قومی و قبیله‌ای را درهم‌شکسته و مخاطبان خویش را به سوی معیارهای الهی

فراخوانده است تا مشمول رحمت پروردگار قرار گیرند.

قرآن کریم در تربیت اخلاقی و اجتماعی جامعه، ابتدا با بیان جلوه‌های نژادپرستی قوم یهود، چون «نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَ أَوْلَادُهُ» (مائده: ۱۸) و «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ» (اسراء: ۱۵)، مسلمانان را انداز می‌دهد که مبدا تعصبات کور نژادی، آنان را از حق منحرف سازد. پیامبر خاتم^(ص) نیز بر پایه‌ی همین اندیشه، حکومتش را بنا نهاد و عرب و عجم، سیاه و سفید، فقیر و غنی... را زیر پرچم توحید جمع کرد و جامعه‌ای بر محور تقوا بنیاد نهاد. این اقدام، نقطه‌ی مقابل اندیشه یهود و نتیجه درست و منطقی از قاعده‌ی لقمانی است.

خیانت و بدعهدی به جانشینان پیامبران

پیشینه‌ی تاریخی بنی اسرائیل بیانگر تخلف، نزاع و بدعهدی و مقاومت آنان در امر جانشینی است. نخستین سابقه‌ی رویگردانی آنان در این موضوع، به زمان پیامبری موسی^(ع) و میقات سی‌روزه‌ی او به کوه طور بازمی‌گردد. هنگامی که با جانشینی برادرش، هارون، قومش را به اطاعت و فرمان‌برداری از وی فراخواند؛ اما تأخیر در بازگشت وی از میعاد و اغفال و وسوسه‌ی سامری، آنان را به تمرد و نافرمانی از هارون و گوساله‌پرستی کشانید. این تجربه‌ی تلخ جانشینی، در دوره‌های گوناگون زندگی اجتماعی قوم یهود تکرار شد، چنان‌که وقتی اسموئیل^(ع) به بنی اسرائیل خبر داد که خداوند طالوت را به‌عنوان فرمانده برای شما انتخاب کرده است، مخالفت کردند و خویش را برای این منصب شایسته‌تر خواندند و گفتند: او نه از نسل لایوی است و نه از نسل یوسف، بلکه فقیر است و مال و سرمایه‌ای نیز ندارد (بقره: ۲۴۶-۲۴۸). «آنان درباره‌ی جانشینی داود نیز اختلاف افکنده و به خاطر ترس از اقتدار وی، تصمیم به قتلش گرفتند؛ اما موفق نشدند» (نک: عهد عتیق، کتاب دوم سموئیل، فصل ۵، ۴-۵). «و آنگاه که حضرت سلیمان به جانشینی داود^(ع) از سوی خداوند معرفی شد» (همان، اول تواریخ، فصل ۲۸، ۵-۶)، با مخالفت برخی، از جمله فرزند چهارم داود مواجه شد که می‌خواست وارث سلطنت شود» (همان، اول پادشاهان، فصل ۱، ۱۱-۱۳). درباره‌ی آصف برخیا، وصی و جانشین حضرت سلیمان نیز اختلاف کردند و سرانجام فرزند ناخلف سلیمان به نام رُحبعام، حق او را غصب نمود (همان، سفر دوم تواریخ، فصل ۹، ۳۱) و صلح و وحدتی که آن حضرت در یهود برپا داشته بود، به تفرقه و جدایی تبدیل کرد.

ختم نبوت اسلام، ضرورت تعیین جانشین و برحذر داشتن مسلمانان از اینکه در این موضوع شبیه یهود باشند، می‌تواند یکی از دلایل مهم ذکر این قوم در این باره باشد. بی‌شک مسئله‌ی جانشینی پیامبران الهی، نه تنها برای پیروان آنان اهمیت دارد، بلکه از مهمترین مسائل دشمنان نیز به‌شمار می‌رود؛ زیرا تثبیت موضع حق و استمرار هدف انبیاء یا انحراف و نابودی آن، دقیقاً با موضوع جانشینی و مصادیق آن مرتبط است، به‌ویژه آنکه اهمیت جانشینی پیامبر خاتم^(ص) و اسلام، به‌مراتب بیش از ادیان و انبیای سلف است؛ از این رو، خداوند بارها در قرآن کریم، بر تخلف قوم یهود درباره‌ی جانشینی انبیاء بنی اسرائیل و عاقبت سوء آن تذکر داده است تا مسلمانان هوشیار شوند و درباره‌ی جانشین پیامبر اکرم^(ص) گمراه نگردند. اگر موسی^(ع) فرمود: «هَارُونَ أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا

تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف: ۱۴۲)؛ اما بنی اسرائیل هارون را رها کردند و به دنبال سامری رفتند. مسلمانان نیز، به‌رغم تعیین مصداق جانشینی و سفارش مکرر پیامبر^(ص) به امام علی^(ع) که فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (نیشابوری، ۱۳۲۹، ج ۶، ص ۱۲۰)؛ او را رها نکنید و دنبال دیگری نروید، مؤثر واقع نشد و درحالی‌که هنوز مراسم غسل و کفن و دفن آن حضرت به پایان نرسیده بود، مسلمانان با تجمع در سقیفه، بیعت شکستند و از اطاعت امام پارسایان علی^(ع) سرباز زدند و هنگامی‌که ایشان را نزد خلیفه اول می‌بردند، زبان به شکوه گشود و خطاب به پیامبر^(ص)، دقیقاً همان آیه‌ای را تلاوت فرمود که هارون^(ع) خطاب به موسی^(ع) گفته بود: «يَا بَنِي أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي» (اعراف: ۱۵۰)؛ (نک: الهالالی، ۱۴۰۵، ص ۵۶۹). گویا انحراف جانشینی پیامبر^(ص) از موضع حق آن، شبیه‌سازی آسیب‌های اُمّت یهود بوده است تا جایی که امام علی^(ع) فرمود: «ولی افسوس که دوباره مانند بنی اسرائیل زمان موسی^(ع)، در کار خود حیران و سرگردان می‌شوید... سوگند یاد می‌کنم که تحیر شما پس از من، به مراتب بیش از حیرت و سرگردانی بنی اسرائیل خواهد بود» (مجلسی، ۱۳۶۳، ص ۳۵۱؛ همان، ۱۴۰۴، ج ۵۱، ص ۱۲۳).

پیامبرکشی

تکذیب پیامبران و در موارد متعدد قتل آنان، از بارزترین مشخصات قوم یهود است، به طوری‌که قرآن بارها به این ویژگی بنی اسرائیل اشاره می‌کند و ریشه‌ی آن را در هواپرستی و تکبر آنان می‌داند. «چرا هر زمان که فرستاده‌ای چیزی را که میلتان نمی‌گرفت، برای شما آورد، تکبر ورزیدید؛ گروهی را تکذیب می‌کردید و گروهی را می‌کشتید؟» (بقره: ۸۷)؛ و اُمّت اسلامی را از اینکه مانند قوم یهود باشند برحذر داشته است. تذکار با تکرار قتل انبیاء الهی به دست قوم یهود، درواقع، پیش‌دستی قرآن در نهی اُمّت اسلامی از برخورد مشابه با پیامبر^(ص) و اوصیای او^(ع) است. هرچند متاسفانه، گروهی از اُمّت اسلامی نیز در کشتن امامان و اوصیای خلف رسول خدا^(ص)، با پیروی از هوای نفس خویش، به شیوه‌ی بنی اسرائیل عمل کردند تا آنجا که در منابع روایی شیعه، از امام حسن مجتبی^(ع) نقل شده است که فرمود: «مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ» (خزاز قمی، بی‌تا، ص ۲۲۶). «والله، ما منّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ؛ به خدا سوگند! نیست از ما، مگر کشته شده و به شهادت رسیده است» (شیخ صدوق، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۵۶).

حکومت جهانی و موعودگرایی

اعتقاد به غلبه‌ی ایمان بر کفر، حاکمیت حق و علم، عدالت اجتماعی و رهایی بشر از ظلم و ستم، از وجوه مشترک میان ادیان ابراهیمی به‌ویژه اسلام و یهود است. در دین یهود، میل به جهانی روشن و فارغ از دلبستگی‌های مادی و جلوه‌های زشت و گناهان که آدمی را به همه‌ی آمال و آرزوهایش برساند، منشأ ایمان به منجی موعود شده است و همین امید به آینده، آنان را به سوی عقیده‌ی قوم برتر و حکومت بلامنزاع پایان تاریخ و مطیع و منقاد بودن سایر اقوام در برابر آنان سوق داده است: «آنگاه در سراسر زمین ما، سلامتی و عدالت برقرار خواهد شد. باشد که پادشاه به داد مظلومان برسد و از فرزندان فقیر حمایت کند و ظالمان را سرکوب نماید» (عهد عتیق، کتاب مزامیر داوود، فصل ۳، ۷۲).

انتظار موعود، امید به آینده، پیروزی حق بر باطل (اسراء: ۸۱) و حاکمیت صالحان، از وجوه مشترک

با یهود و از باورهای عمیق امت اسلامی است که قرآن بدان تصریح کرده است: «هرآینه در زبور، پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان نیک و شایسته‌ی من به میراث می‌برند» (انبیاء: ۱۰۵) و به مستضعفان نوید داده است که در آن سرزمین، فرودستان جامعه را پیشوایان و وارثان زمین گرداند (قصص: ۵)، چنان‌که پیامبر اکرم^(ص) نیز نوید داده است (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۵۱، ص ۷۴).

اگرچه در نگاه یهود، موعود و منجی، کسی است که می‌خواهد تنها قوم یهود را نجات دهد و تنها آنان را از سختی و فلاکت رهایی بخشد و به فرمانروایی جهان برساند (نک: کرینستون، ۱۳۷۷، ص ۷۶)، درحالی‌که موعود^(عج) در اسلام، بر اساس آیات وحیانی و روایات معصومین^(ع)، برای رهایی همه‌ی انسان‌ها از زیر ظلم و ستم به پا می‌خیزد و عدالت را در سراسر جهان حکم‌فرما خواهد کرد؛ اما در آمادگی برای ظهور منجی و تحقق حاکمیت تحت قدرت موعود، شباهت بسیاری میان قوم یهود و امت اسلام وجود دارد. در واقع می‌توان گفت: غیر از مسلمانان، به‌ویژه پیروان اهل‌بیت^(ع) که منتظر موعود هستند و برای تحقق آن تلاش می‌کنند، تنها قومی که این ویژگی تاحدی در آن به چشم می‌خورد، قوم یهود است. عطف توجه و ارجاع قرآن کریم به این امر می‌تواند مسلمانان را از سستی و احیاناً انحراف و نگاه نژادپرستانه و انحصارگرایانه نسبت به مسئله‌ی موعود و منجی باز دارد.

وعده‌های الهی

بخشی از شباهت امت اسلامی با قوم یهود، به وعده‌های الهی و چگونگی تحقق آنها مرتبط است. خداوند با ارجاع به قوم بنی‌اسرائیل و چگونگی رفتار آنان در برابر وعده‌های الهی، به دنبال تربیت اجتماعی امت اسلامی است و برای همین هدف، سرگذشت قوم یهود را به دو مرحله‌ی اساسی تقسیم کرده است:

الف. مرحله‌ی نخست از زندگی اجتماعی این قوم، به دوره‌ای از زندگی آنان مربوط است که سالیان متمادی، بدترین شکنجه‌ها و سختی‌ها را زیر سیطره‌ی ظلم فرعونیان به امید تحقق وعده‌های الهی و ظهور منجی از جانب پروردگار سپری کردند و در این راه صبر و استقامت ورزیدند و آنگاه که با ظهور موسی^(ع)، وعده‌ی الهی تحقق یافت و آنان را به استقامت و پایداری و تقوا فراخواند (اعراف: ۱۲۸) و وعده‌ی نابودی فرعونیان و حاکمیت بنی‌اسرائیل به آنان داد و نتیجه‌ی این پیروزی را صبر و پایداری در امور معرفی کرد (همان: ۱۳۷) و نیز به آنان وعده‌ی سلطنت - قدرت و توانایی و قهر و غلبه بر فرعونیان - داد (نک: طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۴۸). چنان‌که خداوند به امت اسلامی نیز اطمینان می‌دهد که تحقق وعده‌های الهی قطعی است و شرط آن، استقامت و پایداری و رعایت تقوی و پیروی از فرمان‌های اوست و خداوند از وعده‌ی خویش تخلف نمی‌کند (نور، ۵۵؛ انبیاء، ۱۰۵).

ب. در مرحله‌ی دوم از زندگی اجتماعی امت یهود، خداوند شرط تحقق وعده‌های الهی را رعایت آداب و التزام به فرمان‌های پروردگار و جهاد و پایداری در راه او دانسته و از آن به‌عنوان یک سنت تغییرناپذیر در تربیت دینی و ایمانی امت‌ها یاد کرده است، چنان‌که مژده‌ی فتح و پیروزی آنان در ورود به بیت‌المقدس، مشروط به رعایت آداب بندگی و استغفار و بازگشت به‌سوی پروردگار و

تجدید عهد با او اعلام شده است (نک: بقره، ۵۸؛ اعراف، ۱۶۱)؛ اما بنی اسرائیل گفتند: «ای موسی! تا آنان در آن (شهر) هستند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد؛ پس تو و پروردگارت بروید، (با آنان) بجنگید...» (مائده: ۲۴). در شرایط مشابهی که در سال ششم هجری برای مسلمانان در فتح مکه فراهم شد و مسلمانان در رکاب پیامبر^(ص) به قصد عمره تا نزدیکی مکه پیش رفتند و اگر مخالفت رسول خدا^(ص) و شرایط صلح حدیبیه نبود، قطعاً به شهر مکه حمله می‌کردند و همان‌طور که پیش از شروع جنگ بدر در سال دوم هجری گفته بودند: ما همچون بنی اسرائیل نیستیم که «اِنَّا هَاهُنَا» بگوییم. ما همواره در رکاب تو آماده‌ی جنگیم. خداوند با ارجاع و تذکر عملکرد امت‌های پیشین به‌ویژه امت یهود، قابلیت‌های اطاعت‌پذیری و منقاد بودن در برابر دستورات الهی و فرستادگانش را زمینه‌ساز نصرت و پیروزی بندگان و تحقق وعده‌های الهی قرار داده و مصادیق متفاوتی از ظرفیت امت‌های پسین را برای عبرت‌آموزی امت اسلامی به تصویر کشیده است تا آنان را به صبر و پایداری بیش‌ازپیش در برابر مشکلات، دعوت کند و از آنان امتی مقاوم و اسوه برای سایر ملل بسازد.

نتیجه‌گیری

قرآن به قوم یهود به‌عنوان الگو و نمونه‌ی عینی تاریخی، در مسائل گوناگون عنایت ویژه دارد؛ تا نخست، امت اسلامی با نصب‌العین قرار دادن سرگذشت آنان، به‌عنوان شبیه‌ترین قوم به مسلمانان و عبرت‌آموزی از آنان، در شناخت مسیر درست و حرکت در آن بکوشند و منحرف نشوند؛ دوم، در طول زندگی خویش همواره متوجه خطر یهود، کارشکنی و دشمنی آنان باشند و هیچ‌گاه از آنان غفلت نکنند.

قرآن کریم با نمایش هنرمندانه از پژواک رفتارهای ناهنجار اقوام پیشین - به‌ویژه قوم بنی اسرائیل - با تحریک و به‌کارگیری اندیشه و خرد انسانی، درصدد آموزش اخلاق عملی و عبرت‌آموزی از سبک زندگی آنان، برای همه‌ی جوامع انسانی در دوره‌های مختلف تاریخی است تا به مصداق سخن لقمان، «ادب را از بی‌ادبان آموخته» و آن را در وجود خویش نهادینه سازند. این روش تربیتی در بسیاری از آیات وحی تجلی‌یافته است و ضرورت به‌کارگیری بیش‌ازپیش آن را از امت اسلامی می‌خواهد. گزینش این روش از سوی قرآن، بر پایه‌ی شناخت پروردگار از زوایای وجودی انسان، تنوع‌پذیری ذائقه‌های او و تأثیرگذاری حوادث گوناگون بر روح و روان وی صورت گرفته که با منسوخ شدن برخی روش‌ها درگذر زمان، بر پرجاذبه‌تر بودن روش لقمانی تأکید کرده است، چنان‌که بیان قصه‌های قرآنی از سرگذشت اقوام گذشته مانند عاد، ثمود، مدین، صالح، اصحاب کهف و... همه به‌منظور عبرت‌آموزی از عملکرد رفتاری پیشینیان نیز بر پایه‌ی همین روش صورت گرفته است. شباهت‌های زیستی امت اسلامی با قوم یهود برای تشکیل حکومت و امت‌سازی، در زمینه‌های گوناگونی چون کتاب و شریعت، نژادپرستی، بدعت‌گذاری در امر جان‌شینی، پیام‌برکشی و امام‌کشی، حکومت جهانی و موعودگرایی و وعده‌های الهی سبب شده است تا قرآن کریم با ارجاع حداکثری به قوم یهود و تخلف آنان از پیمان‌ها و شروط الهی و آداب و دستورات او، به امت

اسلامی از جهت عملکرد مشابه در ویژگی‌های مشترک با این قوم و خطرات و تهدیدهای آنان در آینده، به شدت هشدار دهد.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه؛ ترجمه‌ی محمد دشتی؛ چاپ دوم، قم: منشور وحی، ۱۳۸۷ ش.
- ابن‌ابی‌الحدید، ابو حامد؛ شرح نهج البلاغه؛ قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن‌عربی، محمد بن عبدالله؛ احکام القرآن؛ محقق علی محمد بجاوی؛ بیروت: دار الجیل، ۱۴۰۸ ق.
- ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر؛ تفسیر القرآن العظیم؛ محقق: شمس‌الدین محمد حسین؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۹ ق.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم؛ لسان‌العرب؛ چاپ سوم، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- اتکینسون، ال ریتا و همکاران؛ زمینه‌روانشناسی؛ ترجمه‌ی محمد تقی براهنی؛ چاپ دوازدهم، تهران: رشد، ۱۳۷۷ ش.
- اتوکلاین برگ؛ روانشناسی اجتماعی؛ ترجمه‌ی علی محمد کاردان؛ چاپ چهاردهم، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۶ ش.
- تانه‌گی دوکه نه تن؛ حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسان؛ ترجمه‌ی علی بیانی؛ تهران: اسلامی، ۱۳۵۷ ش.
- تقی‌پور، محمد تقی؛ پس پرده هولوکاست؛ تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵ ش.
- تمیمی‌آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ مصحح سید مهدی رجائی؛ چاپ دوم، قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۰۱ ق.
- حجاج نیشابوری، مسلم؛ صحیح مسلم؛ تصحیح اسماعیل بن احمد طرابلسی؛ بی‌جا: دار الطباعه العاصره، ۱۳۲۹ ق.
- حلی، ورام بن ابی‌فراس؛ تنبیه الخواطر و نزهة النواظر؛ کربلا: العتبه الحسینیه المقدسه، ۱۳۹۷
- خادمی، ملوک و مهرولی، فاطمه؛ «بررسی قصه‌گوئی قرآن با عنوان روش فعال در آموزش اخلاق»؛ تربیت اسلامی، دوره ۱۰، شماره ۲۰، ۱۳۹۴ ش.
- خزاز قمی، علی بن محمد؛ کفایه الاثر؛ بی‌جا، بی‌نا: بی‌تا.
- خزایی، سمیه؛ بن‌مایه‌های دینی و تاریخی صهیونیسم؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸ ش.
- دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ ش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
- روبرفورسیون؛ اتاق گاز (در جنگ جهانی دوم) واقعیت یا افسانه؟؛ ترجمه‌ی دکتر سید ابوالفرید ضیاء‌الدینی؛ تهران: موسسه فرهنگی و پژوهشی ضیاء اندیشه، ۱۳۸۱ ش.
- سلیم بن قیس الهلالی، شیخ ابوصادق؛ کتاب سلیم بن قیس الهلالی؛ محقق محمدباقر انصاری؛ قم: نشر قم، ۱۳۸۱ ش (۱۴۲۳ ق)
- _____؛ قم: هادی، ۱۴۰۵ ق.
- سکاکی، یوسف بن ابی بکر، مفتاح العلوم، محقق؛ عبدالحمید هندوای؛ بیروت: دارالکتب العلمیه،

بی تا.

- سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر؛ تفسیر الدر المنثور فی تفسیر المأثور؛ قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی^(ره)، ۱۴۰۴ ق.
- شاملی، عباس؛ «جایگاه و نقش انذار و تبشیر در نظام تربیتی پیامبران»، ترجمه‌ی محمد روحانی؛ معرفت، شماره‌ی ۳۳، ۱۳۸۹ ش.
- شعاری نژاد، علی اکبر؛ فرهنگ علوم رفتاری، حرف m؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵ ش.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن؛ کتاب الغیبه؛ بیروت: دارالمعارف الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.
- _____؛ الامالی؛ نجف اشرف: دارالثقافه، ۱۴۱۱ ق.
- شیخ مفید؛ الامالی؛ محقق، علی اکبر غفاری و حسین استادولی؛ قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی؛ عیون اخبار الرضا؛ تهران: صدوق، ۱۳۷۲ ش.
- طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ترجمه‌ی سید محمد باقر موسوی همدانی، بی جا، بی نا؛ بی تا.
- _____؛ _____؛ ترجمه‌ی محمد علی گرامی؛ قم: دارالعلم، بی تا.
- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان؛ بی جا، بی نا؛ بی تا.
- قائمی مقدم، محمدرضا؛ «روش الگوئی در تربیت اسلامی»؛ معرفت، شماره ۶۹، ۱۳۸۹ ش.
- قمی، شیخ عباس؛ سفینه البحار؛ تهران: اسوه، ۱۴۱۴ ق.
- کتاب مقدس؛ عهد عتیق و جدید؛ ترجمه‌ی فاضل خان همدانی و دیگران؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۹ ش.
- کریمی، عبدالعظیم؛ رویکردی نمادین به تربیت دینی با تأکید بر روش‌های اکتسابی؛ چاپ پنجم، تهران: قدیانی، ۱۳۹۱ ش.
- _____؛ «روش سلبی به مثابه روش فطری در تبلیغ دینی»، تربیت تبلیغی، شماره‌ی ۳ و ۴، ۱۳۹۳ ش.
- _____؛ «تزکیه، به مثابه تربیت سلبی در برابر تدریج به مثابه تربیت ایجابی»؛ تربیت تبلیغی، شماره‌ی ۲۱، ۱۳۹۴ ش.
- کرینسیون، جولیس؛ انتظار مسیحا در آئین یهود؛ ترجمه‌ی حسین توفیقی؛ قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی؛ ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی؛ تهران: فرهنگ اهل بیت، ۱۳۴۸ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
- گواهی، رحیم؛ درآمدی بر تاریخ ادیان در قرآن؛ چاپ دوم، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
- اللیثی، شیخ کافی الدین؛ عیون المواعظ والحکم؛ تحقیق حسین بیرجندی؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۷۶ ش.
- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- _____؛ _____؛ ترجمه‌ی ابوالحسن موسوی همدانی؛ تهران: مسجد ولی عصر (عج)، ۱۳۶۴ ش.
- _____؛ مهدی موعود؛ ترجمه‌ی علی دوانی؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
- المسیری، عبدالوهاب محمد؛ دائره المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم؛ تهران: مؤسسه مطالعاتی تاریخ

خاورمیانه، ۱۳۸۲ ش.

- مغنیه، محمدجواد؛ التفسیر الکاشف؛ قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۲۴ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر فونه؛ چاپ چهل و دوم، تهران: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۸۱ ش.
- کرول، نوئل؛ «گزارش تفصیلی کتاب ورای زیبایی شناسی «جستارهای فلسفی»؛ ترجمه‌ی مهدی شمس؛ ۲۰۰۱ م، بی جا: بی نا.
- واحدی، علی بن احمد؛ اسباب نزول القرآن؛ محقق زغلول، کمال سیونی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۱۱ ق.
- بی نام، لزوم غلبه انذار، کیهان؛ شماره ۱۹۱۴۱، پنجشنبه ۳ مرداد ۱۳۸۷.

